


دوره‌نامه تاریخ ادبیات

دوره ۱۴، شماره ۲، (پیاپی ۸۵/۲) پاییز و زمستان ۱۴۰۰

مقاله علمی - پژوهشی

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۱/۱۰

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱۲/۱۷

10.29252/hlit.2022.226364.1109 

پژوهشی در واژگان خاص فرهنگ مصرحة‌الاسماء (ص ۱۳۱-۱۶۰)

فاطمه کوپا^۱، حسین یزدانی^۲، مرتضی حاجی‌مزدارانی^۳، معصومه امینیان^۴

چکیده

مصرحة‌الاسماء از فرهنگ‌های دوزبانه عربی به فارسی در قرن نهم هجری قمری است. این فرهنگ از نظر لغات، معانی و تلفظ‌های خاص و کمیاب حائز اهمیت است. در این پژوهش بیش از صد نمونه از این نوع واژه‌ها، همراه با شواهد اندک‌شمار آن‌ها از متون دیگر، بر اساس داده‌های پیکره‌های زبانی قابل دسترس، با توضیحاتی چند، ارائه شده است. این لغات به ترتیب بر اساس شاذ بودن در متون کهن، دارا بودن تلفظ‌های کمیاب، داشتن معانی نادر، کاربرد ویژه آن‌ها در فرهنگ حاضر و تبعیت از فرهنگ‌های پیشین دسته‌بندی شده‌اند. یافته‌های این پژوهش در مصرحة‌الاسماء نشان‌دهنده بسامد و کاربرد لغات خاص، دگرگونی‌های آوایی آن‌ها و تحولات زبانی در این قرن است. همچنین ضبط برخی از واژگان این فرهنگ می‌تواند به خوانش و ضبط درست لغات مبهم متون کهن دیگر کمک کند. در این پژوهش، بستر مناسبی برای محققان حوزه‌های لغت‌شناسی، معناشناسی، فرهنگ‌نویسی، سبک‌شناسی و واژه‌گزینی و ... فراهم آمده است.

کلیدواژه‌ها: مصرحة‌الاسماء، فرهنگ‌نویسی، فرهنگ‌های کهن، واژه‌های شاذ

f.kouppa@yahoo.com

h_yazdani@pnu.ac.ir

mhajili343@pnu.ac.ir

masumeaminian@yahoo.com

۱. استاد گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران (نویسنده مسئول)

۲. دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران

۳. استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران

۴. دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران

A Study on Unusual and Rare Words in *Muṣarraḥat ul-'asmā'* Dictionary

Fateme Koupa¹, Hoseyn Yazdani², Morteza Haji Mozdarani³ and Masume Aminiyan⁴

Abstract

Muṣarraḥat ul-'asmā' is an Arabic to Persian bi-lingual dictionary compiled in the ninth century AH (15 century AD). This dictionary is significant in terms of unusual and rare words, compound pronunciation, and meanings of the words. The present article introduces more than 100 of these words with few explanations and evidence from other texts, based on data collected from accessible linguistic corpora. These words are classified according to being common in ancient texts, having rare pronunciations, bearing rare meanings, their special use in *Muṣarraḥat ul-'asmā'*, and their adherence to previous dictionaries. The findings of this study on *Muṣarraḥat ul-'asmā'* indicate the frequency and the use of unusual words, their phonetic changes, and linguistic alterations in the ninth century AH. Moreover, recordings of some words of this dictionary can help to read and record the vague words of other ancient texts correctly. In this research, a suitable platform has been provided for researchers in the fields of philology, semantics, lexicography, stylistics, vocabulary selection, and so on.

Keywords: *Muṣarraḥat ul-'asmā'*, lexicography, old dictionaries, rare words

-
1. Professor, Department of Persian Language and Literature, Payame Noor University, Tehran, Iran (corresponding author), email: f.kouppa@yahoo.com
 2. Associate Professor, Department of Persian Language and Literature, Payame Noor University, Tehran, Iran, email: h_yazdani@pnu.ac.ir
 3. Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Payame Noor University, Tehran, Iran, email: mhajil343@pnu.ac.ir
 4. Ph.D. Candidate, Persian Language and Literature, Payame Noor University, Tehran, Iran, email: masumeaminian@yahoo.com

۱. مقدمه

مصرّحة الأسماء فرهنگ دوزبانه عربی به فارسی اثر لطف‌الله بن ابی‌یوسف حلیمی، فرهنگ‌نویس و لغت‌شناس عثمانی تبار قرن نهم و اوایل قرن دهم هجری قمری است که در سال ۸۷۲ ق. تألیف شده^۱ و حدوداً شانزده هزار مدخل دارد. حیات نسبتاً طولانی حلیمی و علوم مختلفی که فراگرفته و شغل‌های خطیری که داشته، بی‌شک تأثیر فراوانی در گسترش دایره لغوی زبان وی به جا گذاشته است. حلیمی پیش از سلطنت ابوالنصر سلطان بایزید دوم (حک ۸۸۶ - ۹۱۸)، معلّم و مقرب وی بوده و حکایات و دواوین عجم را به وی آموخته (ذاکرا الحسینی، ۱۳۸۳: ۸۶) و از آنجا که قاضی بوده می‌دانیم که بر فقه و احکام حقوقی نیز احاطه داشته است. (همان: ۷) او از طبیبان معروف زمان خود بود و نزد رئیس دارالشفا آماسیه^۲، تعلیم دیده بود (کاتبی، ۱۳۸۹: ۶۳/۱۴). آثار وی حکایت از گستردگی و تنوع دانش او در لغت‌شناسی، فقه، طب، نجوم، ریاضی، اخلاق اسلامی، شعر، عروض، قافیه، بدیع، بیان، معما، دبیری، ترجمه قرآن و خوشنویسی دارد (نک. ارکان، ۲۰۱۳، ج ۱۵: ۳۴۲). وی به سه زبان ترکی، فارسی و عربی تسلط کامل داشته و به دو زبان ترکی و فارسی شعر می‌سروده.

کثرت آثار وی در فرهنگ‌نگاری و لغت، حاکی از علاقه ویژه او نسبت به این حوزه است. از نظر او بنیان تعلیم و تعلّم بر پایه آگاهی و تسلط بر زبان (لغت) استوار است:

جمله معلومات را آمد رسوم	بس لغت بوده‌است مفتاح علوم
هر که کسب علم را طالب بود	اولاً وی را لغت واجب بود

(حلیمی، ۱۳۹۴: ۱۹ و ۱۸)

با این مقدمه می‌توان به اهمیت فرهنگ مصرّحة الأسماء بیشتر پی برد. حلیمی پیش از نوشتن این فرهنگ تألیف فرهنگ‌هایی چون بحر الغرائب، نثار الملک و لغت حلیمی را در کارنامه فرهنگ‌نگاری خود دارد، از این رو انتظار می‌رود که مصرّحة الأسماء گنجینه‌ای از تجربیات و معلومات زبانی و لغوی او باشد که در این گفتار به آن خواهیم پرداخت.

۲. ابزار پژوهش

لغاتی که در این گفتار آمده لغات خاصی است که از میان واژگان فرهنگ مصرّحة الأسماء گزینش شده است و کاربرد آن‌ها در متون کهن اندک و انگشت‌شمار است. لغات از نسخه اساس این فرهنگ به شماره ۱۳۸۲۴ نزد کتابخانه مجلس شورای اسلامی گردآوری شده است. این نسخه که در سال ۸۸۸ ق. (در زمان حیات مؤلف) استنساخ آن به اتمام رسیده‌است، قدیمی‌ترین نسخه قابل دسترس است. ۱۵۸ برگ دارد و خط آن در مدخل‌های عربی، «نسخ» و در معانی آن، «نستعلیق» است.

در بررسی لغات از داده‌های پیکره‌های موجود زبانی قابل دسترس، مانند سامانه «فرهنگیار» گروه فرهنگ‌نویسی فرهنگستان زبان و ادب فارسی و «کتابخانه دیجیتال نور» بهره برده‌ایم. در ارائه شواهد از فرهنگ‌های عربی به فارسی و متون نظم و نثر کهن و گاه نسخ خطی، و در ارائه معانی لغات از فرهنگ‌های فارسی به فارسی استفاده شده است.

۳. شیوه اجرای پژوهش

ابتدا لغات خاص فارسی به ترتیب الفبای فارسی و بعد از آن معادل‌های عربی آن‌ها همراه با شماره صفحه نسخه اساس، بعد از علامت (/)، آمده است، مانند دژپیه - غده^۳ / ۹۴. چ. اگر لغت فارسی مورد نظر در ترکیب و یا در میان جمله به کار رفته باشد بدین صورت نشان داده شده است: **آغاز** (نعلین): نَخَاس/۱۴۳؛ نَارِد (شتری که ~ دارد): حَلِم/ ۴۰. ۴.

اینکه لغاتی به دو صورت، با علامت (/)، آمده‌اند نشانگر آن است که صورت دوم در نسخه‌بدل‌های مصرحة‌الاسماء آمده است، مانند **ستوزه** / **ستوجه**.

در ذیل این لغات و معادل آن‌ها، معنای آن واژه خاص فارسی، معمولاً از قدیمی‌ترین فرهنگ فارسی به فارسی، داخل دو گیومه ارائه و به دنبال آن با علامت اختصاری (نک.) به شواهد آن‌ها در فرهنگ‌های کهن عربی به فارسی (بدون آوردن شاهد و تنها با ذکر صفحه فرهنگ مورد نظر) ارجاع داده شده و همچنین در صورت وجود شاهد در متون منظوم و منثور دیگر، آن شاهد در داخل دو گیومه با ذکر منبع آن آمده است، مانند «دژپیه/ دژپه - گره‌هایی را گویند که در میان گوشت و پوست آدمی و حیوانات دیگر می‌باشد» (برهان). نک. میدانی، ۱۳۴۵: ۲۶۴؛ مقرئ بیهقی، ۱۳۷۵: ۴۸۹/۱؛ همان: ۲۴۸/۱؛ «هرکه ... سورت کھف بخواند... عافیت یابد از درد و دژپیه و درد دل» (مؤید خوارزمی، ۱۳۸۶: ۴۰۸/۱).

۴. یافته‌ها

در این پژوهش، لغات منتخب از مصرحة‌الاسماء از چند جنبه بررسی شده است:

۴-۱. لغاتی که کاربرد آن‌ها در متون اندک‌شمار است.

وجود چنین لغاتی در این فرهنگ می‌تواند بیانگر مسائل زیر باشد:

۴-۱-۱. حلیمی تعدادی از این لغات را به تبعیت از فرهنگ‌های قبل از خود و به مانند آن‌ها فقط یک بار به کار برده است. وجود این لغات مبین رواج و کاربرد حتمی آن‌ها در عصر مؤلف نیست و باید در

مقایسه با لغات متون دیگر در قرن نهم و دهم بررسی شوند. توجه به این مسئله از نظر تحقیقات لغوی و زبانی قرون یادشده بالارزش است.

۴-۱-۲. حلیمی شماری از این لغات را با وجود کاربرد اندک آن‌ها در متون گذشته، چندین بار در فرهنگ خود به کار برده است. این مسئله می‌تواند نشانگر رواج این کلمات در قرن نهم هجری یا رواج آن‌ها در حوزه جغرافیایی مؤلف و یا کاربرد آن‌ها در این کتاب و دیگر آثار مؤلف است، لغاتی مانند آیمد، تلوسه، پژم، خستَر، خروسه، کوزر، نارد.

۴-۱-۳. حلیمی عده‌ای از این لغات را بدون در نظر گرفتن فرهنگ‌های مشابه پیشین، از متون منظوم و منثور یا حوزه جغرافیایی زبان خود اخذ کرده است، مانند آگیر، پوست‌گاله، خایه‌ریز، منجسو، هراس.

لغات منتخب این بخش عبارت‌اند از:

أزغ / أزغ (ر: قُضَابَه / ۱۰۶ ج؛ جُلْمَه / ۳۲ ر

«أزغ / أزغ - آنچه از شاخه‌های درخت خرما و تاک انگور و درختان دیگر ببرند» (برهان). نک. کردی

نیشابوری، ۱۳۵۵: ۱۵۰؛ میدانی، ۱۳۴۵: ۵۱۸؛ میدانی، ۱۳۸۲: ۱۳۸۲؛ ادیب کرمنی، ۱۳۸۵: ۱۱۸/۱.

أزینه (آسیابان): مِکُوس / ۱۳۶ ج؛ مَنقَار / ۱۳۹ ر؛ مِیقَعَه / ۱۴۱ ر

«أزینه - آلتی باشد از فولاد که سنگ آسیا را بدان تیز کنند» (برهان). نک. کردی نیشابوری، ۱۳۵۵:

۱۳۳؛ میدانی، ۱۳۴۵: ۱۸۱؛ میدانی، ۱۳۸۲: ۱۳۸۲؛ ادیب کرمنی، ۱۳۸۵: ۶۹۴/۱.

اخکم: إطَار / ۱۳ ر

«أخکم - چنبر طبل و غربال» (رشیدی: ۷۵/۱). نک. میدانی، ۱۳۴۵: ۱۷۹؛ میدانی، ۱۳۸۲: ۲۵۵/۱.

أخکوژنه: عُرُوه / ۸۷ ج

«أخکوژنه - دکمه» (ناظم‌الاطباء). نک. میدانی، ۱۳۴۵: ۱۵۹؛ میدانی، ۱۳۸۲: ۲۲۷/۱؛ قاسمی: ۱۳۹۶، ۸۵.

أخگل (گندم دراز): مِبَارَكَه / ۱۱۹ ر

«أخگل - خس‌های سرتیز که بر سر خوشه گندم و جو می‌باشد» (برهان). نک. میدانی، ۱۳۴۵: ۵۰۰:

ادیب کرمنی، ۱۳۸۵: ۱۶۰.

أشتوه (گیاه بود تلخ که شتر بخورد لب کشیده شود، اشته): مِرَار / ۱۲۵ ج

«أشتوه - گیاه خارداری تلخ که شتر به رغبت خورد» (ناظم‌الاطباء). نک. میدانی، ۱۳۴۵: ۵۰۸؛ کردی

نیشابوری، ۱۳۵۵: ۳۰۵؛ ترجمه الاپانه، ۱۳۷۹: ۱۵؛ زنجی سجزی، ۱۳۶۴: ۳۲۲؛ «نبود ایشان را

طعامی مگر از اشته...» (قرآن پارس، ۱۳۵۵: ۴۱۸).

در البلغه، شتوه آمده است. (قاسمی، ۱۳۹۶: ۸۶)

آغازه (~ نعلین): نخاس/۱۴۳ چ

«آغازه/ آغازه - دست‌افزاری است کفش‌دوزان را و دوالی را نیز گویند که مابین چرم و روی کفش دوزند تا آب و خاک به درون کفش نرود» (برهان). نک. میدانی، ۱۳۴۵: ۱۸۷؛ تاج‌الاسامی، ۱۳۶۷: ۵۸۷؛ زنجی سجزی، ۱۳۶۴: ۳۶۴.

اگیر: وج/ ۱۴۹

«اگر - نام دوائی است که آن را وج گویند و آن سفید و خوشبوی می‌باشد» (برهان). نک. «مصلح او عود هندی است... یعنی اگیر ترکی. (عمادالدین شیرازی، ۱۳۸۸: ۴۵).

اندوز: راسن/ ۵۳ چ

«اندوز - زنجبیل شامی» (از یادداشت‌های دهخدا). نک. زمخشری، ۱۳۸۶: ۱۶؛ «زعفران دو درم، جوزبوا سه درم، بیخ راسن دو درم که ترکان اندوز گویند ... همه را با هم بکوبند» (بیگدلی، ۱۳۸۷: ۲۹۶).

اولنج: عُمُوش/ ۹۲

«اولنج - خوشه انگور باشد که دانه‌های آن را چیده باشند» (برهان). نک. کردی نیشابوری، ۱۳۵۵: ۳۱۴؛ ترجمه الابانه، ۱۳۷۹: ۱۱.

ایمد/ ایمد: (أهن ~) سِکَه/ ۶۵؛ (جملة آلات ~) لَوْمَه/ ۱۱۷ چ؛ هَیس/ ۱۵۵ چ

«ایمد/ ایمد - گاواهن را گویند و آن آهنی است که زمین را بدان شیار کنند» (برهان؛ مجمع‌الفرس). نک. کردی نیشابوری، ۱۳۵۵: ۱۱۴؛ میدانی، ۱۳۴۵: ۱۸۵ و ۱۸۶؛ میدانی، ۱۳۸۲: ۲۶۳/۱؛ ترجمه الابانه، ۱۳۷۹: ۶؛ «کسی نتواند دست خود بر چوب ایمد بنهد و از پس خود نگاه کند» (دیاتسارون، ۱۳۸۸: ۱۶۲).

بُج (بزرگ ~): مَوْجِن/ ۱۱۸؛ (دو تندی از دو سوی ~ که اندر وقت خاییدن بدید آید): وافدان/ ۱۴۸ چ

«بُج - گوشت روی باشد نزدیک کناره لب» (مجمع‌الفرس). نک. میدانی، ۱۳۴۵: ۸۷؛ قاسمی، ۱۳۹۶: ۸۱ و ۸۴.

برتمیده (لب ~): مَبْلِمَه/ ۱۱۹ چ

«برتمیده - صفت مفعولی از برتمیدن» (لغتنامه دهخدا)؛ «برتمیدن - ترکیدن لب و تبخال داشتن لب بعد از تب» (ناظم‌الاطباء). نک. میدانی، ۱۳۴۵: ۹۵؛ «لبه‌های آن هموار و صلب و سرخ و برتمیده شود. (جرجانی، ۱۳۵۵: ۵۹۱) / «انتفاخ: برتمیده شدن پلک» (همان: ۶۵۵ و ۳۴۵).

فعل برتمیدن نیز به‌ندرت در متون به کار رفته است. نک. مقری بیهقی، ۱۳۷۵: ۴۷۹/۲؛ مصادراللغة،

۱۳۷۷: ۴۵؛ زوزنی: ۱۳۷۴، ۴۸۵/۲؛ «چون بفرستیم فر آن زمین آب باران، بجنبند او برتمد او

فرورویاند از هر گونه‌ای نیکو» (قرآن پارس: ۱۳۵۵، ۴۲).

بُرْمَه: مِثْقَب / ۱۲۰ چ؛ (خاک کش و دوال ~): مِجَر / ۱۲۱ ر؛ (سر ~): مِیْطَدَه / ۱۴۱ ر
«بُرْمَه - مِثْقَب درودگری باشد که بدان چوب و تخته سوراخ کند» (برهان). نک. زمخشری، ۱۳۸۶: ۵۶؛
تاج/الاسامی، ۱۳۶۷: ۵۰۶ و ۵۲۰.

بُزَن: مُسَلْفَه / ۱۲۸ چ؛ مَلَّاسَه / ۱۳۶ چ
«بُزَن - ماله برزیگران [کشاورزان] را گویند و آن چوبی یا تخته‌ای است که زمین شیار کرده را بدان هموار
کنند» (برهان). نک. قاسمی، ۱۳۹۶: ۱۷ و ۳۲؛ میدانی، ۱۳۴۵: ۱۸۶؛ میدانی، ۱۳۸۲: ۱/۴۶۴؛ ترجمه
الابانه، ۱۳۷۹: ۶.

بِشْتَرِغ (~ خشک): ضَرِیع / ۷۹ ر
«بِشْتَرِغ - اسپرک را گویند و آن گیاهی باشد که بدان جامه رنگ کنند» (برهان). نک. میدانی، ۱۳۸۲:
۵۱۰/۱؛ کردی نیشابوری، ۱۳۵۵: ۳۰۶؛ ادیب کریمینی، ۱۳۸۵: ۱/۴۱۶.

در السامی فی الاسامی **بِشْتَرِغ** آمده است. (نک. میدانی، ۱۳۴۵: ۵۱۰)

بِشْخُور: سُور / ۱ چ

«بِشْخُور - نیم‌خورده و بازمانده آب دواب^۵» (برهان). نک. ترجمه الابانه، ۱۳۷۹: ۱۰.

این لغت به صورت **بِشْخُور** نیز آمده است. (نگاه کنید به: قاسمی، ۱۳۹۶: ۳۹)

بِفْتَرِی: حَف / ۳۹ ر

«بِفْتَرِی - چوب جولاهان [بافندگان] که چون جامه بیافند آن را حرکت دهند تا تارها پهلوی هم واقع
شود» (رشیدی، ۳۲۶/۱). نک. میدانی، ۱۳۴۵: ۱۹۱؛ میدانی، ۱۳۸۲: ۱/۲۷۱؛ ترجمه الابانه، ۱۳۷۹:
۶؛ قاسمی، ۱۳۹۶: ۲۶؛ «کارگاه نطق را طبعش چو نساجی کند/ لفظ زبید تار و معنی پود و کلکی
بفتری» (خسروانی: شاعران بی دیوان، ۱۳۷۰: ۱۲۱).

بِفْج: لَعَاب / ۱۱۶ چ

«بِفْج - کف دهان و آبی که در وقت سخن گفتن از دهن مردم بیرون افتد» (برهان). نک. میدانی،
۱۳۴۵: ۹۷؛ میدانی، ۱۳۸۲: ۱/۱۵۶؛ کردی نیشابوری، ۱۳۵۵: ۲۴؛ ادیب نطنزی، ۱۳۴۶: ۳۵۸؛ ادیب
کریمینی، ۱۳۸۵: ۱/۲۵۱؛ «قی افتد آن را که سر و ریش تو بیند / ز آن خلم وز آن بفع چکان بر سر و
رویت» (شهید بلخی: شاعران بی دیوان، ۱۳۷۰: ۲۸).

پوست گاله: حَمِیرَه / ۴۰ چ

«پوست گاله - پوست زیر دنبه گوسفند و پوست مقعد گوسفند باشد» (برهان). نک. «دوستی کز پی پیاله
بُود/ ندهی پوست، پوست کاله بُود» (سنایی، ۱۳۸۲: ۲۰۰)؛ «پوست کالها و چرم‌پاره‌ها ... و بوریا ...
چندانی جمع می‌شود» (بهاء ولد، ۱۳۳۳: ۱/۷۴).

تارمیخ: حیا/ ۴۲؛ ربّاب/ ۵۴

«تارمیخ - بخاری باشد که در ایام زمستان بر روی هوا پدید آید و مانند دودی شود و اطراف را تیره و تاریک سازد» (برهان). نک. زمخشری، ۱۳۸۶: ۷؛ «ز آبگیر شناسند بحر دُرّآگین / ز تارمیخ بدانند ابر گوه‌ر بار» (مسعود سعد، ۱۳۶۴: ۱/۲۱۳)؛ «ایزد تعالی آن تارمیخ و تاریکی از پیش قوم فرعون برداشت» (تفسیر عشر، ۱۳۵۲: ۱۲۹).

تَزْدَه/ تَزْدَه (آسیا): طَسَق/ ۸۱

«تَزْدَه/ تَزْدَه - مزد گندم آسیا کردن و اجرت آسیا ساختن و تیز نمودن آسیا باشد» (برهان). نک. میدانی، ۱۳۴۵: ۱۸۱؛ میدانی، ۱۳۸۲: ۱/۲۵۸؛ کردی نیشابوری، ۱۳۵۵: ۱۳۳؛ ادیب نطنزی، ۱۳۴۶: ۳۷؛ «می‌ستند رشوت و تزده و شبهت و حرام (تفسیر شنقشی، ۱۳۵۵: ۲۰۱).

تَفُور (فروش): فَخَّارِی/ ۹۸

«تَفُور - گِل» (برهان). نک. میدانی، ۱۳۴۵: ۲۱۷؛ میدانی، ۱۳۸۲: ۱/۲۹۴؛ «کار ما تفورگری است بسیار تفور کرده‌ایم و نهاده» (ابوالمحاسن جرجانی، ۱۳۳۷: ۹/۲۰۹).

تَلَنگی: تَلْنی/ ۲۶

«تَلَنگی - خواهش کننده و خرگدا» (رشیدی، ۴۴۲/۱). نک. میدانی، ۱۳۴۵: ۱۴۱؛ ادیب کرمینی، ۱۳۸۵: ۷۴/۱؛ تاج‌الاسامی، ۱۳۶۷: ۸۱؛ زنجی سجزی، ۱۳۶۴: ۵۷؛ «آن ناجوانمرد به صحبت ... تلنگیان قلاش عادت کرده بود (روملو، ۱۳۸۴: ۱۵۴۳/۳)؛ «لوطی و تلنگی، لاط و لوط صف بسته بودند. (اعتمادالسلطنه، بی تا: ۴۹۳).

تَلُوسَه (شکوفه خرما که از ~ بدید آید): اِغْرِیض/ ۱۳؛ صَبّ/ ۷۸؛ طَلْح/ ۸۲؛ غَضِیض/ ۹۵؛ غِیض/ ۹۶؛ (خرما): قَفُور/ ۱۰۷؛ کَافُور/ ۱۱۰؛ کُفْزِی/ ۱۱۳؛ «تَلُوسَه: غلاف خوشه خرما» (برهان). نک. میدانی، ۱۳۴۵: ۵۱۴؛ کردی نیشابوری، ۱۳۵۵: ۳۱۱؛ بادی، ۱۳۹۷: ۱۹۱.

جُهودانه: لُقَانِق/ ۱۱۷

«جُهودانه - روده گوسفند که درون آن به چیزی بیاگنده، پخته باشند» (رشیدی، ۵۵۵/۱). نک. میدانی، ۱۳۴۵: ۲۴۳؛ تفلیسی، ۱۳۵۰: ۱۲۱۰/۳؛ زنجی سجزی، ۱۳۶۴: ۲۹۳؛ «چون جُهودانه چَرَب و جِیل و دُرشت / هر کفی را چهارپنج انگشت» (دهخدا، ۱۳۶۶: ۱۹).

چاه یوز (و آهن کز در لگام): خَطَّاف/ ۴۵

«چاه یوز - قلابی چند که بدان دلو و جز آن از چاه کشند ... مرکب است از چاه و یوز که لغتی است در

یوس به معنی جوینده» (رشیدی، ۴۸۷/۱). نک. میدانی، ۱۳۴۵: ۲۵۸؛ میدانی، ۱۳۸۲: ۳۳۹/۱؛ ادیب نطنزی، ۱۳۴۶: ۷۸؛ تفلیمی، ۱۳۵۰: ۵۲۵/۱.

چراغ بره: (فنا): مشکاه/ ۱۳۰ ر

«چراغ بره - چراغدان» (برهان). نک. میدانی، ۱۳۸۲: ۳۳۵/۱؛ ادیب کرمینی، ۱۳۸۵: ۷۸۴/۱؛ ادیب نطنزی، ۱۳۴۶: ۷۵؛ فرهنگنامه قرآنی، ۱۳۷۷: ۱۳۷۲/۳؛ «صفت نور او ... همچون صفت چراغ بره است» (ابوالمحاسن جرجانی، ۱۳۳۷: ۳۱۳/۶).

چرندو: غرُضوف / ۹۵ - غُضروف / ۹۵ چ

«چرندو - استخوان نرم را گویند میان استخوان شانه و گوشت باشد» (صحاح الفرس). نک. ادیب نطنزی، ۱۳۴۶: ۴؛ زمخسری، ۱۳۸۶: ۲۹۴.

خایه ریز: عَجَه / ۸۵ چ

«خایه ریز - خاگینه» (برهان). نک. «جَوَز: گَوَز و لَوَز: بادام است و عَجَه: خایه ریز / چون سِرطراط است: پالوده، مُسَمَّن: پروره» (ابونصر فراهی، ۱۳۷۲: ۱۹).

خستَر (هرچه بگیرند از سَن و مرغان): جُنْدَعَه / ۳۳؛ حَنْش / ۴۱ چ؛ (مار و جنبنده و مرغ شکاری، خستَر): خَشَّاش / ۴۴ چ؛ (جانوریست از سَن زمین): ظَرَبَان / ۸۳ ر

«خستَر - حشرات الارض را گویند همچو مور و مار و موش و امثال آن» (برهان). نک. میدانی، ۱۳۴۵: ۳۴۶؛ میدانی، ۱۳۸۲: ۴۰۱/۱؛ فنجگردی، ۱۳۸۹: ۱۰۲؛ قاسمی، ۱۳۹۶: ۴۲؛ ترجمه الابانه، ۱۳۷۹: ۱۰.

خروسه (~ زنان): بَطَّارَه / ۲۲؛ بَطَّر [متن: نَطَّر] / ۱۴۵ چ؛ خُتُّب / ۴۷؛ (آنچه بگذارند ختنه کننده از ~ زن): عَنَبِل / ۹۲ چ؛ (زن بزرگ ~): بَطَّاء [متن: نَطَّاء] / ۱۴۵ چ

«خروسه - پاره گوشت میان فرج زنان و پوست پاره سر ذَکَر مردان باشد و بریدن آن سنَّت است» (برهان). نک. زمخسری، ۱۳۸۶: ۴۰؛ دهار، ۱۳۵۰: ۱۰۸/۱.

در مقدمه الادب به صورت خروسک نیز آمده است. (نک. زمخسری، ۱۳۸۶: ۴۰)

خروهه (~ دام): مِلْوَأح / ۱۳۷ ر

«خروهه - جانوری را نیز گویند که صیادان بر کنار دام بندند تا جانوران دیگر فریب خورده در دام افتند» (برهان). نک. میدانی، ۱۳۴۵: ۲۱۱؛ قاسمی، ۱۳۹۶: ۸۲ و ۸۵؛ زمخسری، ۱۳۸۶: ۵۴؛ «در شکارش

سپهر بند سپهر / دام هر دام را خروهه بود» (ادیب الممالک فراهانی، ۱۳۸۴: ۸۳۶/۲).

دالبزه: دُخَل / ۴۹ ر

«دالبزه - مرغی است کوچک و جهنده» (برهان). نک. کردی نیشابوری، ۱۳۵۵: ۲۵۳؛ میدانی، ۱۳۴۵:

۳۶۰؛ ترجمه الاپانه، ۱۳۷۹: ۱۲.

در مقدمه‌الادب به صورت‌های **دالوژه** و **دالپژه** نیز آمده است. (نک. زمخشری، ۱۳۸۶: ۷۸)

داموز: وژوژ / ۱۵۰ ر

«داموز - سله و سیدی باشد بزرگ که دو چوب بر دو طرف آن ببنند و بدان سرگین و امثال آن کیشند»

(برهان). نک. میدانی، ۱۳۴۵: ۱۷۳؛ میدانی، ۱۳۸۲: ۲۴۵/۱.

درا و دوزا (مرد ~): میخلط / ۱۲۴؛ میزیل / ۱۲۷ چ

«درا دوزا - شخصی که در کارها مجرب و دانا و گریز باشد چنانکه اگر احیاناً ازو کاری ناصواب واقع شود

از غایت دانستگی آن را صلاح تواند کرد» (مجمع‌الفرس). نک. میدانی، ۱۳۴۵: ۱۳۴؛ ادیب کرمینی،

۱۳۸۵: ۳۳۴/۱؛ تفلیسی، ۱۳۵۰: ۱۳۲۱/۳.

دامغول: صواة / ۷۹؛ علت (~): سلغه / ۶۶

«دامغول - دانه‌ها و گره‌ها باشد مانند گردکان که از اعضا و گلوی مردم برمی‌آید و درد نمی‌کند»

(برهان). نک. میدانی، ۱۳۴۵: ۲۶۴؛ قاسمی، ۱۳۹۶: ۳۲؛ ترجمه الاپانه: ۱۳۷۹، ۹؛ ادیب کرمینی،

۱۳۸۵: ۱۷۱/۱ و ۳۳۳ و ۴۲۰؛ زمخشری: ۱۳۸۶، ۵۰.

درزاده: حیاس / ۳۵ ر

«درزاده - تخته‌ای باشد که آسیابانان در پیش آب گذارند تا آب به طرف دیگر نرود» (برهان). نک.

میدانی، ۱۳۴۵: ۱۸۱؛ ادیب کرمینی، ۱۳۸۵: ۱۳۸/۱؛ کردی نیشابوری، ۱۳۵۵: ۱۳۳.

دژیپه: غده / ۹۴ چ

«دژیپه / دژپه - گره‌هایی را گویند که در میان گوشت و پوست آدمی و حیوانات دیگر می‌باشد» (برهان).

نک. میدانی، ۱۳۴۵: ۲۶۴؛ مقری بیهقی، ۱۳۷۵: ۴۸۹/۲؛ همان: ۲۴۸/۱؛ «هرکه ... سورت کهف

بخوانند... عافیت یابد از درد و دژیپه و درد دل» (مؤید خوارزمی، ۱۳۸۶: ۴۰۸/۱).

در السامی فی الالسامی، مجمع‌الفرس و فرهنگ رشیدی دژیپه آمده است.

دست‌آهنگ: جاره / ۲۸ ر

«دست‌آهنگ - دست‌افزاری است کاشتکاران [کشاورزان] و مزارعان را؛ ابزار کشت‌کاری» (آنندراج؛

ناظم‌الاطباء). نک. میدانی، ۱۳۴۵: ۱۸۶؛ ادیب کرمینی، ۱۳۸۵: ۱۱۱/۱؛ تفلیسی، ۱۳۵۰: ۶۲۳/۲؛

تاج‌الاسامی، ۱۳۶۷: ۱۰۷؛ زنجی سجزی، ۱۳۶۴: ۶۴.

دسمر: دُرَجج / ۴۹ ر

«دسمر - غله‌ای باشد شبیه به ماش» (برهان). نک. میدانی، ۱۳۸۲: ۵۰۲/۱؛ ادیب کرمینی، ۱۳۸۵: ۲۰۹/۱.

در السامی فی الأسامی به صورت **دسمره** آمده است. (نک. میدانی، ۱۳۴۵: ۵۰۰)

دوشش: میریہ/ ۱۲۷ر

«دوشش - اسم مصدر دوشیدن که کمتر استعمال دارد» (از یادداشت‌های دهخدا). نک. مقری بیهقی، ۱۳۷۵: ۵۱۴/۲؛ مصادر اللغة، ۱۳۷۷: ۳۴۶؛ «به اندازه یک دوشش پستان» (میبدی، ۱۳۳۹: ۴۷/۲).

دوشگر / دوسگر (گرسنه و ~): طیان/ ۸۲چ

«دوشگر / دوسگر - گج کار» (ناظم‌الاطباء). نک. ادیب نطنزی، ۱۳۴۶: ۵۰۳.

دیگ‌لیس: مقتر / ۱۳۴چ

نک. ادیب کرمینی: ۱۳۸۵، ۶۲۳/۱؛ تفلیسی، ۱۳۵۰: ۵۷۲/۲؛ تاج‌الاسامی، ۱۳۶۷: ۵۲۴؛ زنجی سجزی، ۱۳۶۴: ۳۳۱؛ «رُو به پیش کاسه‌لیس ای دیگ‌لیس / توش خداوند و ولی نعمت نویس» (مولوی،

۱۳۶۳: ۱۷۱/۲)

این لغت در فرهنگ‌ها نیامده است.

دیوبخزیده: (بچه ~): متخبط / ۱۲۰ر؛ مخبیل / ۱۲۳چ

«دیوبخزیده - کسی که جن او را گرفته باشد» (رشیدی، ۷۱۴/۱). نک. [به صورت **بخزیده**] میدانی: ۱۳۴۵، ۷۳؛ میدانی: ۱۳۸۲، ۱۲۴/۱؛ تاج‌الاسامی: ۱۳۶۷، ۵۳۲ [در نسخه بدل].

ریخیز: عضم / ۸۹چ؛ (أهن ~): عیان / ۹۳چ

«ریخیز - چوبی که گاواهن را بر آن نصب کنند و آن را بر خیش بندند به جهت زمین شیار کردن» (برهان، ۴۴۰). نک. میدانی، ۱۳۴۵: ۱۸۵؛ میدانی، ۱۳۸۲: ۲۶۳/۱.

ریونجو: آرض / ۱۰ر

«ریونجو - کرم چوب‌خوار» (رشیدی، ۷۶۳/۱). نک. میدانی، ۱۳۸۲: ۴۰۴/۱؛ ترجمه‌الابانه، ۱۳۷۹: ۱۱.

زارخورش: قتین / ۱۰۳چ

«زارخورش - زنی را گویند که طعام اندک خورد و کم‌خورش باشد. (برهان). نک. میدانی، ۱۳۴۵: ۱۴۸؛ میدانی، ۱۳۸۲: ۲۱۴/۱؛ روزنی، ۱۳۷۴: ۲۷۴/۱؛ مقری بیهقی، ۱۳۷۵: ۳۴۱/۱.

زنویه (~ سگ): هریر / ۱۵۴ر

«زنویه - ناله سگ» (برهان). نک. میدانی، ۱۳۴۵: ۳۶۵؛ کردی نیشابوری، ۱۳۵۵: ۲۶۱.

ستارچه (~ آتش): شرآر / ۷۰ر

«ستارچه - ستاره کوچک و اخگر» (ناظم‌الاطباء). نک. لسان‌التزیل، ۱۳۴۴: ۳۸؛ زمخسری، ۱۳۸۶: ۲۷؛ «هر چند آتش عظیم‌تر، دود وی غالب‌تر و ستارچه وی جهنده‌تر و گیرنده‌تر» (مستملی، ۱۳۶۳: ۹۰۶/۲)

سرپایان (خود و ~): تَسْبِغَه/۲۵؛ مَغْفَر/۱۳۳ چ

«سرپایان - عمامه بُود» (لغت فرس: ۳۵۸)؛ «خودآهن و کلاه‌زره را نیز گویند و هر چیز نرمی را نیز گفته‌اند که در زیر کلاه‌خود و کلاه‌زره دوزند تا سر را آزار نکند» (برهان). نک. میدانی، ۱۳۴۵: ۲۹۷؛ میدانی، ۱۳۸۲: ۳۶۹/۱؛ ادیب کرمینی، ۱۳۸۵: ۷۲/۱ و ۶۲۳؛ «نش آهن درع بایستی نه دلدل / نه سرپایانش بایستی نه مغفر» (دقیقی: ۱۳۷۳، ۱۰۲).

سرنند: عُلَیْقَى/ ۹۱؛ کُشُوْت/ ۱۱۲ چ

«سِرِنْد - رُستنی که بر درخت پیچد و به عربی عشقه خوانند» (برهان). نک. کردی نیشابوری، ۱۳۵۵: ۳۰۵؛ میدانی، ۱۳۴۵: ۵۰۸؛ تاج‌الاسامی، ۱۳۶۷: ۴۷۳؛ زنجی سجزی، ۱۳۶۴: ۲۳۲ و ۲۸۱؛ ادیب نطنزی، ۱۳۴۶: ۱۵۰؛ «عشق را از عشقه گرفته‌اند و عشقه گیاهی است که آن را ... در نیشابور سرنند گویند» (ژنده‌پیل، ۱۳۶۸: ۲۱۱).

سکاجه/سکاجه: کَابُوس/ ۱۱۰ ر

«سُکَاجَه - کابوس» (برهان)؛ ادیب کرمینی، ۱۳۸۵: ۱۰۶/۱ و ۱۲۵؛ زمخشری، ۱۳۸۶: ۳۲؛ ابن معروف گیلانی، ۱۳۹۲: ۱۱۲۴/۲؛ «کابوس چُن دایم گردد اعنی سُکَاجَه ... از علامتِ صرع بُود (اخوینی بخاری، ۱۳۴۴: ۷۸۱).

سوزِه/سوزِه (بیراهن): شُعْبَه/ ۷۱ ر

«سوزِه - خِشْت‌چِه، زیرکش جامه و پوشیدنی باشد و خِشْت‌ک نیز گویند و مردم عوام سوزِه گویند» (لغت فرس، ۴۲۲)؛ «سوزِه/ سوزِه - خِشْت‌ک پیراهن و جامه باشد و آن را بگلک نیز گویند» (برهان). نک. میدانی، ۱۳۴۵: ۱۵۹؛ میدانی، ۱۳۸۲: ۲۲۸/۱؛ ادیب نطنزی، ۱۳۴۶: ۸۵؛ «پُر زَر و دُر گشته ز تو دامنش / خِشْت‌ک زر سوزِه پیراهنش» (نظامی، ۱۳۶۳: ۵۸)؛ «دواج آسمان در پیش قَدْرَت / کمینه سوزِه‌ای از پیرهن گیر» (لویکی، ۱۹۸۵: ۳۸۸).

شاشه‌دان: مَنَانَه/ ۱۲۰ چ

«شاشه‌دان - مَنانه» (ناظم‌الاطباء)؛ «عظیم‌ترین شهوت‌ها شهوت زنان است و حاصل آن شاشه‌دانی است که به شاشه‌دانی رسد» (غزالی، ۱۳۶۱: ۱۴۳/۲).

شاماک (~، نیم‌تنه): اُصَدَه/ ۱۲ چ

«شاماک - جامه کوچکی را گویند که مردم در وقت کار کردن پوشند» (برهان). نک. میدانی، ۱۳۴۵: ۱۶۰؛ میدانی، ۱۳۸۲: ۲۲۸/۱؛ زوزنی، ۱۳۷۴: ۶۲۷/۲؛ مقری بیهقی، ۱۳۷۵: ۲۰/۲؛ ادیب کرمینی، ۱۳۸۵: ۱/۱ و ۴۲۴؛ زمخشری، ۱۳۸۶: ۶۲.

شبشیت (خوک نر و ~): عِفْر / ۹۰ ر

«شبشیت - چیزی گران و بغیض بُود» (لغت فرس: ۴۸): «زشت و کریه‌اللقا که طبع ازو متنفر شود» (رشیدی، ۹۲۰/۲). نک. «حاکم آمد یکی بغیض و شبشیت / ریشکی گنده و پلیدک و زشت» (معروف بلخی، لغت فرس: ۴۸).

در فرهنگ‌های قابل دسترس **عفر** را مرد پلید منکر (نک. ادیب کرمینی، ۱۳۸۵: ۴۵۷/۱) و سخت بد (نک. جنابذی: ۱۳۹۳، ۲۸۳) معنا کرده‌اند؛ با توجه به معنای لغت فرس به نظر منطبق می‌نماید.

شمغند: اَلخَن / ۱۵ ر

«شمغند - زنی را گویند که به‌غایت بدبوی و گنده و متعفن باشد» (برهان). نک. زوزنی، ۱۳۷۴: ۲۰۲ و ۲۱۲ و ۲۲۹: کردی نیشابوری، ۱۳۵۵: ۸۴؛ بادی، ۱۳۹۷: ۱۹۵؛ مقری بیهقی، ۱۳۷۵: ۲۶۴/۱ و ۲۷۵ و ۲۹۳: ادیب کرمینی، ۱۳۸۵: ۱۶/۱؛ «ای گنده شمغند ... آهنگ می‌کنی در خلوت به عذاب کردن من» (مقامات حریری، ۱۳۶۵: ۲۸۵).

عمدگر: رَمَات / ۵۷ چ

«رَمَات - جمع رَمَتْ، چوب‌ها که بر هم بندند و عمَد سازند و بر آن شده عبور دریا نمایند» (دهخدا). نک. زمخشری: ۱۳۸۶، ۵۳؛ دهار: ۱۳۵۰، ۳۰۷/۱.

در فرهنگ‌های دسترس **عمدگر** و **رَمَات** نیامده است. با توجه به مدخل **رَمَات** به نظر می‌رسد **رَمَات** کسی باشد که چوب‌ها بر هم بندد و عمَد (نوعی قایق) سازد.

فجا (~ی انگور): خُصَاَصَه / ۴۵ ر

«فَجَا - بقیة انگور و خرما را گویند که بر درخت مانده باشد» (برهان). نک. میدانی، ۱۳۴۵: ۵۱۶؛ ادیب کرمینی، ۱۳۸۵: ۳۷۷/۱؛ زنجی سجزی، ۱۳۶۴: ۱۱۰.

فرخال (موی فروهشته، ~): سَبَط / ۶۲ ر

«فَرخَال - مویی باشد بی‌حرکت و بی‌شکن و فروهشته [آویخته]» (برهان). نک. میدانی: ۱۳۴۵، ۸۲؛ میدانی: ۱۳۸۲، ۱۳۶/۱؛ زوزنی: ۱۳۷۴، ۲۰۶؛ قاسمی، ۱۳۹۶: ۱۲؛ زمخشری، ۱۳۸۶: ۱۵۹؛ مقری بیهقی، ۱۳۷۵: ۲۶۹/۱؛ «وی مردی است دو برخی رنگش با سرخی و سپیدی زند و مویش فرخال» (اسفراینی، ۱۳۷۵: ۳۶۸/۱)؛ «موی‌های محاسن و سر ما نه جعد به افراط زنگیانه و نه فرخال ترکانه» (مرعشی، ۱۳۳۳: ۳۷/۱).

فَنَار (چراغ‌بره، ~): مِشکَاه / ۱۳۰ ر

«فَنَار - چراغی که از اطراف محفوظ باشد، چراغ بادی» (لغتنامه دهخدا). نک. «آن شب هرکس در خانه

و دکان چندان فنار و شمع و چراغ افروخته بود که گفتمی مگر آفتاب برآمده است» (عبدالرزاق سمرقندی: ۱۳۸۳، ۳۴۲/۲)؛ «عمل گمرک‌ها و پوست‌ها و تلگراف‌ها و فنارها و ساختن راه‌های آهنی... مخصوص به دولت است» (اختر، ۱۳۷۸: ۱۳۷۶/۲)

فوردیان (~ و آن پنج روز باشد از آخر آبان ماه): فُردْجان / ۹۸ چ

«فوردیان - پنج روز آخر آبان ماه با خسته مسترکه باشد ... و آن ایام جشن فارسیان و مغان است» (برهان). نک. میدانی، ۱۳۴۵: ۴۶۲؛ کردی نیشابوری، ۱۳۵۵: ۳۴۷؛ ادیب کرمینی، ۱۳۸۵: ۵۱۶/۱؛ زنجی سجزی، ۱۳۶۴: ۲۵۴.

فرشک: عَوْزَه / ۹۳

«فَرَشک - خوشه‌های کوچک انگور را گویند که به خوشه بزرگ چسبیده باشد» (برهان). نک. میدانی، ۱۳۴۵: ۵۱۹؛ میدانی، ۱۳۸۲: ۵۱۷/۱؛ قاسمی، ۱۳۹۶: ۵۳، و ۸۳/۸۶؛ زنجی سجزی، ۱۳۶۴: ۲۲۷.

کاغنه: ذُرَّاح؛ ذُرَّحَرَح؛ ذُرُوح / ۵۲

«کاغنه - جانورکی است سرخ و زهردار و بر او نقطه‌های سیاه باشد و بیشتر در فالیزها پیدا شود و فالیز را ضایع کند» (برهان). نک. میدانی، ۱۳۴۵: ۳۵۴؛ زمخشری، ۱۳۸۶: ۷۷؛ ادیب نطنزی، ۱۳۴۶: ۱۱۰؛ مقری بیهقی، ۱۳۷۵: ۵۵۰/۲.

کرج: قَرِيضَه / ۱۰۵ چ

«کِرْج / کِرْج - پارچه‌ای را گویند که از گریبان بیرون آورند» (برهان). نک. میدانی: ۱۳۴۵، ۱۵۹؛ میدانی: ۱۳۸۲، ۲۱۴/۱؛ کردی نیشابوری، ۱۳۵۵: ۱۲۶؛ ادیب کرمینی، ۱۳۸۵: ۵۵۰/۱.

کَزَغ: وُشُق / ۱۵۰ چ

«کَزَغ - آن گیاهی باشد که بر بازوی فرودآمده و استخوان از جای به‌دررفته بندند» (برهان). نک. میدانی، ۱۳۴۵: ۱۹۷؛ میدانی، ۱۳۸۲: ۲۷۷/۱؛ ادیب کرمینی، ۱۳۸۵: ۷۵۶/۱.

کندش پیچ: مِلْفَه / ۱۳۷ ر

«کندش پیچ - آنچه حلاجان [پنبه‌زن] پنبه زده بر آن پیچند از برای رسیدن» (مجمع‌الفرس). نک. میدانی، ۱۳۴۵: ۱۹۰؛ میدانی، ۱۳۸۲: ۲۷۰/۱.

در قانون ادب به صورت **گنده پیچ** ضبط شده است: (نک. تفلیسی، ۱۳۵۰: ۱۱۰۲/۳ و ۱۱۲۸). در لغتنامه دهخدا نیز به همین صورت آمده است.

کنودانه: شَهْدَانْج / ۷۳ ر

«کَنُودانه / کَنُودان - شاهدانه» (برهان). نک. میدانی، ۱۳۴۵: ۵۰۱؛ کردی نیشابوری، ۱۳۵۵: ۳۰۰؛ ترجمه الایبانه، ۱۳۷۹: ۱۵؛ زنجی سجزی، ۱۳۶۴: ۸۳ و ۱۸۰.

کوخک: (~ انگور): خُصْلَه / ۴۵

«کوخک - خوشه انگور» (برهان). نک. میدانی، ۱۳۴۵: ۵۱۹؛ کردی نیشابوری، ۱۳۵۵: ۳۱۳.

کوفجان: قَفْس / ۱۰۷ چ

«کوفجان - قفس مرغان» (برهان). نک. میدانی، ۱۳۴۵: ۶۶؛ میدانی، ۱۳۸۲: ۱۳۷/۱؛ دهار، ۱۳۵۰: ۱/

۵۰۳؛ تاج‌الاسامی، ۱۳۶۷: ۴۴۵ و ۴۴۶؛ زنجی سجزی، ۱۳۶۴: ۲۷۲؛ «گر بپرد مرغ جان از کوفجان تن

مرا / هم‌چنان اندر هوایت تا قیامت پر زند» (منجیک ترمذی: شاعران بی دیوان: ۱۳۷۰، ۲۲۴).

کیبو / کیبو: تَنُّوْط / ۲۶ ر

«کیبو - مرغی است بزرگ و آن را دینار هم می‌گویند و بعضی گویند مرغی است کوچک و رنگ‌های

مختلف دارد و آشیانی سازد که گویی از ریسمان بافته‌اند و از درخت آویزان کند» (برهان). نک.

میدانی، ۱۳۴۵: ۳۶۰؛ کردی نیشابوری، ۱۳۵۵: ۲۵۳؛ ادیب کرمینی، ۱۳۸۵: ۶۷/۱؛ زمخسری، ۱۳۸۶:

۷۸؛ زنجی سجزی، ۱۳۶۴: ۵۵.

کوزر: قُصَارَه / ۱۰۶؛ قِصْر / ۱۰۶؛ کِرْبَال / ۱۱۱ چ؛ مِئْسَف / ۱۳۸ چ

«کوزر - خوشه گندم و جوی را گویند که در وقت کوفتن خرمن خرد نشده باشد و بار دیگر بکوبند»

(برهان). نک. میدانی، ۱۳۸۲: ۵۰۰/۱؛ ادیب نطنزی، ۱۳۴۶: ۳۳ و ۳۳۶؛ «بیرون آمد از آن غربال

چهار چیز: خاک و کاه و دانه و کوزر» (طبسی نیشابوری، ۱۳۵۴: ۹۵).

گل‌هون: (کلوخستان، ~): مِمْدَرَه / ۱۳۷ چ

«گل‌هون - کلوخ» (ناظم‌الاطباء). نک. میدانی، ۱۳۴۵: ۴۸۰؛ میدانی، ۱۳۸۲: ۴۸۲/۱.

گنگل: دُعَابَه / ۴۹ چ؛ مِزَاح / ۱۲۷ ر

«گنگل - مزاح، هزل و ظرافت» (مجمع‌الفرس؛ رشیدی، ۱۲۲۳/۲). نک. ابن معروف گیلانی، ۱۳۹۲:

۱۱۸۸/۲ و ۱۲۳۳؛ «منتظرش باش و چو مه نورگیر / ترک کن این گنگل و نظاره را» (مولوی، ۱۳۵۶:

۱۵۹/۱)؛ «چونک در ملکش نباشد حبه‌ای / جز پی گنگل چه جوید حبه‌ای» (مولوی، ۱۳۶۳:

۳۲۱/۳).

لاکچه / لاکچه: لُطَه / ۱۱۶ ر؛ (~، تتماج): لَطِیْطَه / ۱۱۶ ر

«لاکچه - تتماج باشد و آن آشی است معروف» (برهان). نک. میدانی، ۱۳۴۵، ۲۴۶؛ میدانی، ۱۳۸۲:

۳۲۶/۱؛ کردی نیشابوری، ۱۳۵۵: ۱۴۲؛ زمخسری، ۱۳۸۶: ۶۰؛ «حذر کند از ... ماهی تازه و از

لاکچه و باقلی» (اخوینی بخاری، ۱۳۴۴: ۲۸۱)

این لغت در فرهنگ‌های فارسی به فارسی فقط به صورت لاکچه ضبط شده است.

لوس زدن (آنک طعام را ~): لَوَّاس / ۱۱۷ر

«لَوَّاس - جوینده چیزی خوردنی مانند شیرینی و جز آن» (ناظم‌الاطباء). نک. میدانی، ۱۳۴۵: ۲۴۱؛ میدانی، ۱۳۸۲: ۳۲۱/۱؛ ادیب کرمینی، ۱۳۸۵: ۵۷۵/۱
از آنجائی که **لوس زدن** در فرهنگ‌ها نیامده است، با توجه به معنای **لَوَّاس** به نظر می‌رسد جستجو کردن برای یافتن چیزی خوردنی مانند شیرینی و جز آن، باشد.

لاینی: جُمَاَزَه / ۳۲چ

«لاینی - جامه کوتاهی را گویند که درویشان و فقیران پوشند» (برهان). نک. میدانی، ۱۳۴۵: ۱۶۰؛ ادیب کرمینی، ۱۳۸۵: ۱۱۷/۱؛ تاج‌الاسامی، ۱۳۶۷: ۱۱۲؛ «استاد بوعلی درویشی را دید لاینی در دوش گرفته، پاره‌پاره برهم نهاده و برهم بسته» (مبیدی، ۱۳۳۹: ۷۶۱/۱)

ماکوب: مِيشَعَه / ۱۴۱ر

نک. میدانی، ۱۳۴۵: ۱۹۱؛ میدانی، ۱۳۸۲: ۲۷۰/۱
ماکوب در فرهنگ‌های قابل دسترس نیامده است. با توجه به مدخل **مِيشَعَه**، معادل **مکوک** است. (نک. ذیل **مکوک** و ادیب نطنزی، ۱۳۴۶: ۴۲)

ماکوک: فَلَهِم / ۱۰۰چ

«ماکوک - دست‌افزاری مر جولاهاگان [بافندگان] را که بدان جامه بافند و مکو» (ناظم‌الاطباء). نک. میدانی، ۱۳۸۲: ۲۷۰/۱؛ زمخشری، ۱۳۸۶: ۵۳
در لغتنامه دهخدا **ماکوک** و در مدخل **فَلَهِم** نیز معنای ماکو نیامده است.

مکوک: مِيشَعَه / ۱۴۱ر

«مکوک - دست‌افزار جولاهاگان باشد و بدان جامه بافند» (برهان). میدانی، ۱۳۴۵: ۱۹۱؛ ادیب نطنزی، ۱۳۴۶: ۴۲؛ تفریسی، ۱۳۵۰: ۱۰۴۲/۲ و ۱۰۱۴؛ «مانند مکوک کز، اندر کف جولاها/ صد تار بریدی تو، در تار دگر رفتی» (مولوی، ۱۳۵۶: ۲۸۶/۵).

این لغت به صورت **مکوک** در *البلغه آمده است*. (نگاه کنید: کردی نیشابوری، ۱۳۵۵: ۱۱۶)

منجو: بُلَس / ۲۲چ؛ بُلَسُن / ۲۲چ؛ عَدَس / ۸۶ر

«مَنجُو - عدس» (ناظم‌الاطباء). نک. «بادناک آمد نخود و هم فطیر/ دجر و ماش و فول و منجو هم شعیر» (حکیم شیرازی: فرهنگ شعوری، ۲۵۷/۲ر).

مهاره (رسن ~، نوار هودج): ظِعَان / ۸۳ر

«ظِعَان - ریسمانی که بدان بار و یا هودج بندند» (ناظم‌الاطباء). نک. «بر اشتری بی مهاره نشست»

(هزار حکایت، ۱۳۸۹: ۲۸۰/۱)؛ «مایل و مستقیم دو بختی تیزیای دان / موکب کبریات را بارکش
 مهارهای» (اسفرنگی، ۱۳۵۷: ۵۹۴)؛ «همه حجاج برفته حرم و کعبه بدیده / تو شتر هم نخریده که
 شکستست مهاره» (مولوی، ۱۳۵۶: ۱۵۳/۵)؛ «با شیخ صدرالدین بر سر یک شتر در مهاره مصاحبت
 گشت» (مناقب اوحدالدین، ۱۳۴۷: ۸۶)؛ «شیخ از مهاره فروآمد» (ابن کربلایی، ۱۳۴۴: ۳۳۸/۲).
 از آنجایی که **مهاره** در فرهنگ‌ها نیامده است، با توجه به مدخل **ظعان** به نظر می‌رسد به معنای هودج و
 مانند آن باشد.

نارد (شتری که ~ دارد): حلیم / ۴۰؛ (خرد): حَمَنَه / ۴۰؛ (کوچک): راء / ۵۳؛ (شتر مایه مانده و
 ~): طَلِيح / ۸۲؛ (بزرگ): عَل / ۹۱؛ (و نوعی از گندم): عَلَس / ۹۱؛ (نارد): قَتِين / ۱۰۳؛
 قَرَاد / ۱۰۴

«نارد - کنه را نیز گویند و آن جانوری است که بر حیوانات چسبد و خون بمکد و نیش پشه و شپش و
 کنه را هم گفته‌اند» (برهان). نک. میدانی، ۱۳۴۵: ۳۱۹ و ۳۵۲؛ کردی نیشابوری، ۱۳۵۵: ۲۲۰ و ۲۴۹؛
 زوزنی: ۱۳۷۴، ۵۵۲/۲؛ ادیب نطنزی، ۱۳۴۶: ۱۰۸؛ «قَمَل... وعی دگر بُود از نارد که شتر را بُود و آن
 را حَمَنان گویند» (ابوالفتوح رازی، ۱۳۷۶: ۳۵۳/۸)

نسرِم (~ که آفتاب بر وی نیوفتد): مَقْنَاه / ۱۳۵ چ
 «نسرِم - جایی که آفتاب بر او نیفتد. (از یادداشت‌های دهخدا). نک. میدانی، ۱۳۴۵: ۵۲۴؛ زنجی سجزی،
 ۱۳۶۴: ۳۱۱.

در مذهب/الأسماء به اشتباه «نسرِم» ضبط شده است. (نگاه کنید به: همان) شاهد فوق براساس نسخه
 دستنویس آن تصحیح شده است.

در فرهنگ‌های در دسترس **نسرِم** آمده است. (نگاه کنید به. شرفنامه منیری: ۱۰۳۹/۲؛ رشیدی،
 ۱۴۰۴/۲، برهان)

نیم خُم (~ که در وی شاه‌سپرَم کارند): اَصِيص / ۱۲ چ
 «نیم خُم - گلدان، گلدان سفالین، تغار» (از یادداشت‌های دهخدا). نک. میدانی: ۱۳۴۵، ۲۵۴؛ زنجی
 سجزی: ۱۳۶۴، ۱۹؛ جنابذی: ۱۳۹۳، ۱۰۰.

واردن: نُؤِنَا / ۲۷ چ
 «واردن - چوبی است که دو سر آن باریک و میان آن گنده می‌باشد و خمیر نان را بدان تنک سازند»
 (برهان). نک. میدانی، ۱۳۴۵: ۱۸۰؛ میدانی، ۱۳۸۲: ۲۵۵/۱؛ زنجی سجزی، ۱۳۶۴: ۶۲.
 این لغت در تکملة الاصتاف به صورت **واردان** آمده است. (نک. ادیب کرمینی، ۱۳۸۵: ۷۵/۱)

هراش: قی / ۱۰۹ چ

«هراش - قی و استفراغ و شکوفه باشد» (برهان). نک. «از چه توبه نکند خواجه که هر جا که بُود / قدحی می بخورد راست کند زود هراش» (رودکی، ۱۳۱۹: ۱۰۶۰)

هواسیده (لب ~): ظامیه / ۸۳

«هواسیده - لبی را گویند که خون در آن کم شده و خشک گردیده و گندم‌گون شده باشد» (برهان). نک. میدانی: ۱۳۴۵، ۹۵؛ میدانی: ۱۳۸۲، ۱۵۳/۱؛ کردی نیشابوری، ۱۳۵۵: ۲۲؛ ادیب کرمینی: ۱۳۸۵، ۴۳۹/۱؛ زنجی سجزی: ۱۳۶۴، ۲۱۱؛ «لب هواسیده دارد تا پندارند که روزه دارد» (غزالی، ۱۳۶۱: ۲۱۲/۱). این لغت به صورت فعل **هواسیدن** نیز به ندرت در متون به کار رفته است. نک. زوزنی، ۱۳۷۴: ۷۰/۱ و ۱۰۳ و ۱۴۵ و ۱۵۴؛ مقری بیهقی، ۱۳۷۵: ۵۵/۱.

هید / هیذ: مڈری / ۱۲۵

«هید - چیزی را گویند که برزیگران [کشاورزان] بدان خرمن کوفته را به باد دهند» (برهان). نک. کردی نیشابوری، ۱۳۵۵: ۱۱۵؛ میدانی، ۱۳۴۵: ۱۸۶؛ میدانی، ۱۳۸۲: ۱۶۴/۱؛ ترجمه الابانه، ۱۳۷۹: ۶.

۴-۲. لفظ شاذ و نادر:

در مصرحة الأسماء برخی از لغات با تلفظی ضبط شده‌اند که در کمتر متونی دیده می‌شود. این دسته از لغات می‌تواند حاصل دگرگونی‌ها و تحولات آوایی در یک حوزه زبانی و مکانی باشد. مانند **آسته** (جوی ~ خرما): شق / ۷۱ چ؛ (خرما که ~ وانبدد): شیش [متن: شیس / ۷۳ چ؛ (مویز بی ~): کیش / ۱۱۲ چ؛ (زردآلوی شیرین ~): مشلوز [متن: مشلوز] / ۱۳۰ چ. «آسته - هسته» (ناظم‌الاطباء). نک. ادیب نطنزی، ۱۳۴۶: ۱۳۶؛ زمخسری، ۱۳۸۶: ۲۰؛ فرهنگنامه قرآنی، ۱۳۷۷: ۱۵۴۲/۴ و ۱۵۵۷.

در متون اغلب به صورت **آسته** و **خسته** آمده است.

اوسون (~ و قصد): عزیمت / ۸۸

«اوسون - افسون است و آن خواندن کلماتی باشد مر عزایم‌خوانان [افسون‌گر] و ساحران را»

(برهان). نک. بستی، ۱۳۹۱: ۶۵.

بادپره: خذروف [متن: خذوف] / ۴۳ چ

«بادپره - چوبکی یا چوبی مدور که میان آن سوراخ کنند و ریسمان در آن گذرانند و چون بکشند به گردش درآید و به عربی خذروف خوانند» (فرهنگ رشیدی، ۱۹۷/۱).

در متون اغلب به صورت **بادفره** و **بادفره** آمده است.

تنبیسه (~ ... یعنی قالی کوچک که موی دراز دارد): طَنْفِسَه / ۸۲ر
«تَنبِيسَه / تَنبِسَه - قالی کوچک و گلیم» (ناظم الاطباء؛ برهان).

در المرقاة (نک. ادیب نطنزی، ۱۳۴۶: ۹۰) و مقدمه الادب (نک. زمخشری، ۱۳۸۶: ۶۳) به صورت **تنبسه** آمده است.

دزدافشره: عُمُرُوط / ۹۲

«دزدافشره - معاون و شریک دزد» (برهان). نک. [دزدافشره‌ای] «او دزد و من گدازم از شرم / دزدافشره‌ای‌ست این نه آزر» (نظامی، ۱۳۶۴: ۶۸).

در متون اغلب به صورت **دزدافشار** آمده است. نک. «دلَم دزدِ نظر او دزدِ این دزد/ عجب آن دزدِ دزدافشار چون است» (مولوی، ۱۳۵۶: ۲۱۳/۱).

شکرپورک: سُكْرَى / ۵۶چ

«شکرپوره - سنبوسه‌ای که درون آن را از قند و مغز بادام و مغز پسته نیم کوفته پر کنند. حلوایی که بیرون آن از خمیر آرد گندم و درون انباشته به شکر و کوفته‌بادام یا گردوست» (دهخدا). نک. زمخشری، ۱۳۸۶: ۶۱؛ «به قَدِّ منبر کاک و خم طاق شکرپورک/ که از حق، حلقه‌چی خواهیم چو روبروی محرابم» (اطعمه شیرازی، ۱۳۸۲: ۱۷۰).

شوگاه: (~ گوسفندان و اشتران): حَظِيرَه / ۳۹ر

«شوگاه - بر وزن و معنی شوگاه است که محوطه‌ای باشد به جهت شب خوابیدن چهارپایان» (برهان). نک. ادیب نطنزی، ۱۳۴۶: ۱۰۰؛ «شما را اندران نیکویی بود، آنگاه که آن را به شوگاه آرید شبانگاهان» (اسفراینی، ۱۳۷۵: ۱۱۹۷/۳).

در متون اغلب به صورت **شوگا** و **شوگاه** آمده است.

عنکبوت (آنچه در گرمگاه بینند از آفتاب چون فرت ~): حَيْطُ بَاطِل / ۴۷چ؛ لُعَابُ الشَّمْسِ / ۱۶چ

«عنکبوت» (ناظم الاطباء). نک. «هزارودویست من زنجیر را چون تارِ عنکبوت گسیخت» (هفت لشکر، ۱۳۷۷: ۵۴۱).

کزآغند: لِحَاف / ۱۱۵چ

«کزآغند - جامه‌ای باشد که درون آن را به‌جای پنبه، ابریشم پر کنند و بخیه بسیاری زنند و روزهای

جنگ پوشند» (برهان)

در متون اغلب به صورت **قزاکند** آمده است.

۴-۳. معانی شاذ و کم‌کاربرد:

لغات معروف پرکاربرد معنای اولیه و حتی ثانویه‌ای دارند که بسیار در متون به کار می‌رود اما معنای شاذ آن‌ها به‌ندرت دیده می‌شود. ذکر این دسته از معانی در مصرحة‌الاسماء می‌تواند منبع خوبی برای پژوهش‌های معاشناسی باشد. مثلاً ضبط **بادبان** نه در معنای معروف آن بلکه به معنای بخشی از پیراهن و یا گوشه نه در معنای معروف آن بلکه به‌عنوان دسته‌آوند مانند کوزه و غیره قابل تأمل است.

بادبان/ بادوان (پیراهنیست بی آستین و ~): اِتَب / ۷؛ بَقِیر / ۲۲؛ بَقِیرَه / ۲۲ چ

«بادبان - دست زیر و دست بالای قبا را هم گویند که از دو طرف بر زیر بغل چپ و راست بسته می‌شود و آستین‌گیربان قبا را هم گفته‌اند» (برهان). نک. «زآن جامه یاد کن که بیوشی به روز مرگ / کاو را نه بادبان و نه گوی و نه انگله» (کسایمی مروزی، ۱۳۸۳: ۹۴).

چرخه: شُکاعی / ۷۲ر

«چرخه - آن رُستنی و نباتی باشد ... بسیار سست و ساق باریک است (برهان). نک. «نبود ایشان را در آن دوزخ هیچ طعامی مگر از آن خار چرخه» (سورآبادی، ۱۳۳۸: ۱۳۲۸/۲).

خارزن: مِسَواهِ / ۱۲۹ر

«مِسَواهِ - آلتی بُوَد از آلت خرمن» (تفلیسی، ۱۳۵۰: ۳۳/۱)؛ «پنجه باشد که بدان زمین زراعت راست کنند» (آندراج)

از آنجائی که **خارزن** به این معنا در فرهنگ‌ها نیامده است، معنای آن از مدخل **مِسَواهِ** گرفته شد.

رکوی: رَیْط / ۵۹ر

«رکوی - چادر یک لخت» (برهان)

زیز: بَلْبُوس / ۲۲چ

«زیز - پیاز» (ناظم‌الاطباء). نک. «اغذیه که باعث قوت باه‌اند، پیاز و بلبوس که به فارسی زیز و به عربی بصل‌الدق نامند» (نورالدین جزایری، ۱۳۳۳: ۳۹۵/۲)

داشته (جامه ~): لَبِیس / ۱۱۵ر

«داشته - کهنه و فرسوده و ضایع‌شده» (برهان). نک. «عاریت داشتم این از تو تا یک‌چند / پیش تو بگنم این داشته پیراهن» (ناصرخسرو، ۱۳۵۳: ۳۵)

دره (مرد درشت‌خوی و آب ~): قَظْ / ۱۰۰ر

«دَرَه - شکنبه، شکنبه گوسپند و دیگر حیوانات نشخواری» (شرفنامه منیری، ۴۵۳/۱؛ ناظم‌الاطباء). نک. «فرث: سرگین اسب در شکم، سرگین دره، سرگین» (زمخشری، ۱۳۸۶: ۶۷).

سرخاب: نُحَام / ۱۴۳ چ

«سرخاب - نوعی از مرغابی باشد سرخ‌رنگ» (برهان). نک. «از مرغان آنچه طوق دارد حلال است مثل قمری و ... قاز و سرخاب و گنجشک تمام حلالند» (حسینی طبسی، ۱۳۹۲: ۱۳۸).

شیراز: قنْبیرس / ۱۰۹ر؛ (پینو و روغن و ~): عُلَّائَه / ۹۱ر

«شیراز - دوعی که شیت [شوید] در آن کنند و در مشک یا کیسه‌ای آویزند و ماستینه گویند و این مرکب است؛ یعنی چیزی که از شیر ساخته باشند لیکن در عربی نیز استعمال کرده‌اند و شواریز جمع آن گفته‌اند» (رشیدی، ۹۶۷/۲). نک. «جُغرات و شیراز هر دو غلیظ باشد» (جرجانی، ۱۳۵۵: ۱۳۸).

غرب (دلو مهتر از ~): سَجَل / ۳عر

«غرب - دلو بزرگ» (آندراج)

کبد (کمانی که زهش از ~ نزدیک بود): زَهیش / ۵۸چ؛ (کمانی که زهش از ~ دور بُود): فَارِج / ۹۷ر؛ (پهلوی ~ از کمان): کُلَّیَه / ۱۱۳ چ

«کبد - ما بین دو طرف علاقه کمان و یا به اندازه یک ذراع از میان کمان و یا قبضه کمان» (ناظم‌الاطباء). نک. «مرا بر سر دار کن و یک تیر از ترکش برکش و بر کبد کمان نه و بگوی بسم‌الله» (مبیدی، ۱۳۳۹: ۴۴۱/۱۰).

گوشه (کوزه با ~): اِیْرِیق / ۵ر؛ (دلو یک ~): سَلْم / ۶۶ر؛ (کوزه بی ~): کُوب / ۱۱۴؛ (دوالهای ~ دلو): وَدَم / ۱۵۰ر

«گوشه - دسته آوند» (ناظم‌الاطباء). نک. «سلم هم دلولی باشد بزرگ که یک گوشه دارد چون دلو سقایان» (ابوالفتوح رازی، ۱۳۷۶: ۳۰۴/۷).

وَجِد (گوآب اندر کوه مهتر از ~): مُدْهَن / ۱۲۵ر

«وَجِد - ایستادنگاه آب» (ناظم‌الاطباء).

هَنْر (باد بی ~ و بازار بی منفعت و زن نازاینده): عَقِیم / ۹۰چ

«هَنْر - خاصیت» (از یادداشت‌های دهخدا).

منش (~زده) «آجم / ۳چ؛ (~زدگی شترپچه از شیر): دَقَّی / ۵۰ر؛ (~گشتن از چیزی که طبع ازو نافر بُود): غَنّی / ۹۴چ؛ (~کردن): قُیَا / ۱۰۹چ

«مَنَش - مَزَاج» (ناظم‌الاطباء): با فعل زدن و کردن به معنای قی کردن (نک. همان): «اگر سنباده را خرد بسایند و ... بر جراحت‌ها مزن عفن شده پراکنند، نافع آید ... او را غنّیان و منش زدن نباشد» (نصیرالدین طوسی، ۱۳۴۸: ۱۴۷).

۴-۴. لغاتی که در منابع در دسترس دیده نمی‌شود:

نمونه‌های زیر، که اکثر عربی است، در منابع در دسترس دیده نشده است، مثلاً **سانیه** به معنای «دلو بزرگ» در *مصرحة الأسماء* در بافت تعریف مدخل **عَلَق** به کار رفته است.

زمنج: زُمَج / ۶۰ع

«زُمُج - مرغی باشد از جنس عقاب و رنگش به سرخی مایل بود و بعضی گویند مرغی است سیاه و از غلیوج بزرگتر و آن را دو برادران خوانند» (برهان).

سال‌آور (درخت خرماي ~): سَنَهَا / ۶۷ع

«سَنَهَا - آن خرماين که یک سال بار آرد و سالی نه» (زنجی سجزی، ۱۳۶۴: ۱۶۳).

از آنجایی که **سال‌آور** در فرهنگ‌ها نیامده است، معنای آن از مدخل **سَنَهَا** گرفته شد. این لغت در

تاج‌الاسامی **سال‌بر** آمده است. (نک. تاج‌الاسامی، ۱۳۶۷: ۲۳۸)

سانیه (رسنه‌ای ~): عَلَق / ۹۱ع؛ (آلت ~ از رسن و غیر آن و آلت بکره با جمله آلتها): عَلَق / ۹۱ع

«سانیه - دلو کلان و ادات آن» (ناظم‌الاطباء).

سبیب (اشتر ~): سَابِيَه / ۶۲ع

«سَبِيَب - جمع سائبه» (ناظم‌الاطباء)؛ «سائبه - شتر ماده که آن را در نذور و مانند آن می‌گذاشتند در

جاهلیت» (آندراج)

سَبِيَب در لغتنامه دهخدا نیامده است.

شفوت: عَوْلَق / ۹۳ع

«شِفُوت - دیو به شکل انسان و اهرمن و دیوانه» (ناظم‌الاطباء).

چوغان: غَاسُول / ۹۴ع

«چوغان - اسم فارسی اشنان است» (آندراج).

صداه (رنگ تیره‌تر از ~): جُوْوَه / ۲۸ع

«صُدَاة - سرخی سیر مایل به سیاهی» (ناظم‌الاطباء).

قرمه (اشتر با ~): مَقْرُوم / ۱۳۵ع

«قَرْمَة - پوست‌پاره‌ای که جهة نشان از بینی ستور بریده، اونها گذارند.» (ناظم‌الاطباء).

قرونه (تیماج به درخت ~ پیراسته): اَدِيم مَقْرَنِي

«قَرْنُوَة - بار درختی که بدان پوست پیرايند» (ناظم‌الاطباء).

لوس‌زن (آنک طعام را لوس زند و ~): لَوَّاس / ۱۱۷ع

«لوس‌زن - چاشنی‌گیر و چشنده» (آندراج).

۴-۵. لغاتی که به تبعیت از فرهنگ‌های پیشین آمده‌اند:

حلیمی در مقدمه اثر خود به صراحت بیان می‌دارد که از دو فرهنگ السامی فی الأسامی و مقدمه‌الادب در گردآوری و ضبط لغات مدد جسته است. (نک. حلیمی، ۸۸۸: ۳) در طی بررسی لغات خاص این کتاب موارد مشابهی یافت می‌شود که فقط در دو فرهنگ فوق وجود دارد و به نظر می‌رسد که به پیروی از آن دو فرهنگ آورده شده‌اند. شاید این دسته از واژگان در نگاه اول ارزش لغوی نداشته باشند اما ضبط آن‌ها در مصرحة الأسماء، با احتمال اینکه حلیمی نسخه اقدم یا اصح از آن دو فرهنگ را ملاک کار خود قرار داده است و لغات آن‌ها را با دقت بیشتری در فرهنگ خود ضبط کرده است، ارزشمند است و گاه می‌تواند در خوانش و ضبط مبهم یا نادرست برخی از لغات آن دو فرهنگ مفید فایده باشد. مثلاً لغت **پسارده**، در ذیل فرهنگ‌های فارسی، به نقل از السامی فی الأسامی، به معنی «زمینی که آماده کشت و کار باشد» به صورت **سپاریده** ضبط شده است (نک. رواقی، ۱۳۸۱: ۲۱۴) ولی قاسمی (۱۳۸۸: ۵۷) صورت درست **سپاریده** را بر اساس نسخه‌های السامی فی الأسامی، **بسارده** / **پسارده** دانسته است که مطابق با ضبط مصرحة الأسماء است.

لغاتی از این دست مانند

آخیزگر (مهره‌زن): رهاص / ۵۸

«آخیزگر - دیوارزن. مهره‌زن، مراد از مهره هریک از طبقات گلین است که در چینه‌ای بر هم نهند» (دهخدا). نک. زمخسری، ۱۳۸۶: ۲۳.

آرنبیز: طرخون / ۸۸

«آرنبیز - ترخون» (فرهنگ شعوری، ۱/۱۰۸ر). نک. زمخسری، ۱۳۸۶: ۱۶.

بیمارزون: مسقام / ۱۲۸ج؛ ممرض / ۱۳۷ج

«بیمارزون - دسته‌ای از سپاهیان بیمار و مجروح و خسته و علیل» (ناظم‌الاطباء). نک. میدانی، ۱۳۴۵: ۲۵۹.

معنایی که معادل این لغت در فرهنگ ناظم‌الاطباء آمده تا حدودی با مدخل‌های **مسقام** و **ممرض** به معنی «مرد بسیاربیماری و کثیرالمرض» (همان) و «آنکه بسیار بیمار می‌گردد» (همان) تفاوت دارد.

در فهرست السامی به صورت **بیمارژن** آمده است. (نگاه کنید به: میدانی، ۱۳۵۴: ۶۶ حاشیه)

پاردو: (سی رز): دیمه / ۵۰

«پاردو - چوبی را گویند که در زیر درخت میوه گذارند تا از سنگینی میوه نشکند» (برهان). نک. میدانی،

۱۳۴۵: ۵۱۹؛ زمخسری، ۱۳۸۶: ۲۹۲.

پَسارده / پَسارده (زمین ~): مَمخُورَه / ۱۳۷ چ

«پَسارده - زمینی را گویند که به جهت چیزی کاشتن آب داده باشند» (برهان).

تَفشیره: طَفشیل / ۸۱ چ

«تَفشیره - عدس سبز پخته نرم کوفته که مردم طهران عدسی گویند» (ناظم‌الاطباء). نک. زمخشری،

۱۳۸۶: ۶۰

ستوژَه / ستوچه: صُرَد / ۷۵ ر

«ستوچه / ستوچه - قسمی از باز شکاری الوان» (ناظم‌الاطباء/لغتنامه دهخدا). نک. زمخشری، ۱۳۸۶: ۷۷.

سِرند: شَغزِیَّه / ۷۱ چ

«سِرند - فنی باشد از جمله فنون کشتی‌گیری و آن، چنان است که کشتی‌گیر پای خود را به پای

دیگری بند کند و او را بیندازد» (برهان). نک. میدانی، ۱۳۴۵: ۲۰۷.

شش‌علم: زَرِیَّه / ۵۹ چ

«شش‌علم - نوعی از بساط نرم و اعلا» (ناظم‌الاطباء). نک. «زرّیّه: شش علم، شادروان، شش‌علم یعنی

زیلوی بزرگ که در سرای پادشاهان و امیران می‌گسترانند، پستر، گلیم سرخ و سفید» (زمخشری،

۱۳۸۶: ۶۳).

غَنینه (گَلَه منج یا ~ منج): خَسْرَم / ۴۴ چ؛ (~ منج): نُخْرُوب / ۱۴۳ چ

«غَنینه - خانه زنبور» (برهان). نک. میدانی، ۱۳۴۵: ۳۵۴.

پژم: جلید / ۳۲؛ سَقِیْط / ۶۵؛ صَقِیْع / ۷۶؛ ضَرِیْب / ۷۹ ر

«پژم - ژاله» (دهخدا). نک. زمخشری، ۱۳۸۶: ۷.

نَخکَلون (گوز ~): جَوْزُ لَیْب / ۱۱۶ ر

«نَخکَلون - نخکله، گردوی قوز» (ناظم‌الاطباء، لغتنامه دهخدا): «نَخکله - گوزی سخت بُود» (لغت

فرس: ۴۸۱). نک. میدانی، ۱۳۴۵: ۵۲۰.

این لغت در فرهنگ شعوری به دو صورت نَخکَلون (فرهنگ شعوری، ۱/۲۸۶پ) و نَخکَلون (همان:

۲/۲۹۰ر) آمده است.

۵. نتیجه‌گیری

در این پژوهش ۱۳۶ واژه از میان حدود ۵۰۰ واژه خاص مصرّحة‌الاسماء گزینش شدند و از ۵ جنبه مورد

بررسی قرار گرفتند:

۱. لغاتی که کاربرد آن‌ها در متون اندک‌شمار است؛ ۹۰ لغت. (از این تعداد، ۱۰ لغت با بسامد بالا به کار رفته است.)
۲. تلفظ شاذ و نادر؛ ۹ لغت.
۳. معانی شاذ و کم‌کاربرد؛ ۱۵ لغت.
۴. لغاتی که در منابع در دسترس دیده نمی‌شود؛ ۱۰ لغت.
۵. لغاتی که به تبعیت از فرهنگ‌های پیشین آمده‌اند؛ ۱۲ لغت.

نتایج به‌دست‌آمده از این پژوهش نشان می‌دهد که مصرحة الأسماء علی‌رغم تأسی از فرهنگ‌های پیشین، با به‌کارگیری مکرر برخی لغات شاذ، ضبط معانی و تلفظ‌های نادر و ارائه واژگان جدید از نظر ویژگی‌های لغوی حائز اهمیت است. از این رو نظر علینقی منزوی (۱۳۳۷: ۲۰۱) و به تبع آن دیگر پژوهشگران (نک. منزوی، ۱۳۵۰: ۲۰۲۹/۳؛ رشنوزاده، ۱۳۷۵: ۸۰۳/۶) که مصرحة الأسماء را درهم‌ریخته مهذب/الأسماء دانسته‌اند، صحیح به نظر نمی‌رسد. بر اساس این پژوهش، از ۱۳۶ لغت یادشده فقط ۱۷ لغت آن به نوعی با مهذب/الاسماء اشتراک دارد.

با توجه به این ویژگی‌ها فرهنگ مصرحة الأسماء می‌تواند به‌عنوان یک متن ادبی قرن نهم هجری، بستر مناسبی را برای پژوهش‌های مختلف در حوزه‌های سبک‌شناسی، زبان‌شناسی، آواشناسی، لغت‌شناسی، معناشناسی، فرهنگ‌نویسی، واژه‌گزینی و ... فراهم سازد.

پانویس‌ها

۱. برای اطلاع بیشتر درباره مؤلف، زندگی و آثار وی، نگاه کنید به: ذاکرالحسینی، ۱۳۸۳.
۲. Amasya: شهری است در شمال کشور ترکیه، در میان کوه‌های سواحل دریای سیاه.
۳. رسم‌الخط و اعراب لغات مطابق با نسخه اساس ارائه شده است. نمونه بارز آن، ضبط «ه» به جای «ة» آخر کلمه است.
۴. شماره صفحات بر اساس فایل نسخه اساس به شماره ۱۳۸۲۴، کتابخانه مجلس شورای اسلامی ارائه شده است. «ر» نشانه سمت راست و «چ» نشانه سمت چپ فایل است.
۵. چبندگان ... اکثر استعمال این لفظ در حیوانات است که بر آن سوار شوند و بار برند، مثل اسب و خر و شتر (آندراج)

منابع:

- آندراج، محمد پادشاه (۱۳۳۵) فرهنگ آندراج، به کوشش محمد دبیر سیاقی، تهران: کتابخانه خیام.
- ابن کربلابی، حافظ حسین (۱۳۴۴) *روضات الجنان و جنات الجنان*، به کوشش جعفر سلطان‌القرایی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

- ابن معروف گیلانی، محمد بن عبدالخالق (۱۳۹۲) فرهنگ کنزاللغات، به کوشش رضا علوی، تهران: مرتضوی.
- ابوالفتوح رازی، حسین بن علی بن محمد بن احمد خزاعی نیشابوری (۱۳۷۶) *روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن*، به کوشش محمد جعفر یاحقی و محمدمهدی ناصح، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی.
- ابوالمحاسن جرجانی، حسین بن حسن (۱۳۳۷) *تفسیر گازر*، به کوشش میر جلال‌الدین حسینی ارموی، تهران: بی‌نا.
- ابونصر فراهی، مسعود بن ابی‌بکر (۱۳۷۲) *نصاب الصبیان*، به کوشش حسن انوری، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- اختر (۱۳۷۸) *اختر* (سال اول تا چهاردهم) به کوشش عبدالحسین نوایی و ...، تهران: کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران.
- اخوینی بخاری، ابوبکر ربیع بن احمد (۱۳۴۴) *هدایة المتعلمین فی الطب*، به کوشش جلال متینی، مشهد: دانشگاه مشهد.
- ادیب کریمینی، علی بن محمد بن سعید (۱۳۸۵) *تکملة الاصنافه* به کوشش علی رواقی با همکاری سیده زلیخا عظیمی، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- ادیب نطنزی، ابوعبدالله حسین بن ابراهیم (۱۳۴۶) *المرقاة* به کوشش سیدجعفر سجادی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- ادیب‌الممالک فراهانی، محمدصادق (۱۳۸۴) *زندگی و شعر ادیب‌الممالک فراهانی*، به کوشش علی موسوی گرمارودی، تهران: مؤسسه انتشارات قدیانی.
- اسدی طوسی، ابومنصور علی بن احمد (۱۳۱۹) *کتاب لغت فرس*، به کوشش عباس اقبال آشتیانی، تهران: چاپخانه مجلس.
- اسفرائینی، ابوالمظفر شاهفور بن طاهر بن محمد (۱۳۷۵) *تاج‌التراجم فی تفسیر القرآن للأعاجیب*، به کوشش نجیب مایل هروی و علی‌اکبر الهی خراسانی، تهران: میراث مکتوب و علمی و فرهنگی.
- اسفرننگی، سیف‌الدین (۱۳۵۷) *دیوان سیف‌الدین اسفرننگی*، به کوشش زبیده صدیقی، مولتان پاکستان: قومی ثقافتی مرکز بهبود.
- اطعمه شیرازی، جمال‌الدین ابوالاسحق حلاج (۱۳۸۲) *کلیات اسحق اطعمه شیرازی*، به کوشش منصور رستگار فسایی، تهران: میراث مکتوب با همکاری بنیاد فارس‌شناسی.
- اعتمادالسلطنه، محمد حسن خان (بی‌تا) *روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه*، به کوشش ایرج افشار، تهران: امیرکبیر.
- بادی، ابوالفتح حمد بن احمد بن حسین (۱۳۹۷) *الملخص فی اللغة*، به کوشش غلامرضا دادخواه و عباس گودرزنیسا، تهران: انتشارات دکتر محمود افشار با همکاری انتشارات سخن.
- برهان، محمد حسین بن خلف تبریزی (۱۳۷۶) *برهان قاطع*، به کوشش محمد معین، تهران: امیرکبیر.
- بستی، ابوبکر (۱۳۹۱) *تحقیق در کتاب المصاغر ابوبکر بستی*، ضمیمه ۲۳ *آینه میراث*، به کوشش علی‌اشرف صادقی، تهران: میراث مکتوب.
- بهاء ولد، محمد بن حسین خطیبی بلخی (۱۳۳۳) *معارف بهاء ولد*، به کوشش بدیع‌الزمان فروزانفر، تهران: انتشارات اداره کل انطباعات وزارت فرهنگ.
- بیگدلی، عباسقلی (۱۳۸۷) «*بیطارنامه*»، گنجینه بهارستان، علوم و فنون - ۳، فرسنامه - ۱، به کوشش سپیده کوتی، تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
- تاج‌الاسامی (۱۲۶۷) *تاج‌الاسامی (تهذیب الأسماء)* به تصحیح علی اوسط ابراهیمی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- تنوی، عبدالرشید بن عبدالغفور حسینی المدنی (۱۳۳۷) *فرهنگ رشیدی*، به کوشش محمد عباسی، تهران: انتشارات کتابفروشی بارانی.

- ترجمه الابانه (۱۳۷۹) ترجمه فارسی الابانة (شرح السامی فی الأسماء میدانی) به کوشش علی اشرف صادقی، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ضمیمه شماره ۱۰ نامه فرهنگستان.
- تفسیر شنقشی (۱۳۵۵) گزاره‌ای از بخشی از قرآن کریم (تفسیر شنقشی)، به کوشش محمدجعفر یاحقی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- تفسیر عشر (۱۳۵۲) تفسیری بر عشری از قرآن مجید، به کوشش جلال متینی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- تفسیر، ابوالفضل حبیب بن ابراهیم (۱۳۵۰) قانون ادب، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- جرجانی، اسمعیل (۱۳۵۵) ذخیره خوارزمشاهی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- جنابذی، محمدمؤمن بن ابوالحسن (۱۳۹۳) خلاصة اللغات به کوشش حسین مهتدی، قم: مجمع ذخائر اسلامی.
- حسینی طبری، سید حسین بن روح‌الله (۱۳۹۲) صیدیه، میر هاشم محدث، تهران: سفیر اردهال.
- حلیمی، لطف‌الله (۱۳۹۴) بحرالغرائب (نسخه برگردان) به اهتمام یوسف بیگ باباپور، تهران: منشور سمیر.
- حلیمی، لطف‌الله (۸۸۸) مصرحة الأسماء، نسخه خطی به شماره ۱۳۸۲۴، کتابخانه مجلس شورای اسلامی.
- دقیقی، ابومنصور محمد بن احمد (۱۳۷۳) دیوان دقیقی طوسی، به کوشش محمدجواد شریعت، تهران: اساطیر.
- دهار، قاضی خان بدر محمد (۱۳۵۰) دستورالاحوان، به کوشش سعید نجفی اسداللهی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- دهخدا، علی اکبر (۱۳۶۶) دیوان دهخدا، به کوشش محمد دبیرسیاقی، تهران: تیرازه.
- دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۷) لغتنامه دهخدا، تهران: مؤسسه لغتنامه دهخدا.
- دیاتسارون (۱۳۸۸) دیاتسارون فارسی: ترجمه منسوب به عزالدین محمد بن مظفر تبریزی، به کوشش جوزیه مسینا، تهران: اساطیر.
- ذاکرالحسینی، محسن (۱۳۸۳) «حلیمی و فرهنگ‌هایش»، ضمیمه نامه فرهنگستان، ش ۱۸.
- رشنوزاده، بابک (۱۳۷۵) «مصرحة الاسماء»، دانشنامه ادب فارسی (ادب فارسی در آناتولی و بالکان)، ج ۴ به سرپرستی حسن انوشه، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- رواقی، علی (۱۳۸۱) ذیل فرهنگ‌های فارسی، با همکاری مریم میرشمسی، تهران: هرمس.
- رودکی، ابوعبدالله جعفر بن محمد (۱۳۱۹) احوال و اشعار ابوعبدالله جعفر بن محمد رودکی سمرقندی، به کوشش سعید نفیسی، تهران: شرکت کتابفروشی ادب.
- روملو، حسن بیگ (۱۳۸۴) احسن التواریخ، به کوشش عبدالحسین نوایی، تهران: اساطیر.
- زمخشری، ابوالقاسم محمود بن عمر (۱۳۸۶) مقدمه الادب یا پیش‌رو ادب، به کوشش ای. جی. وتزشتاین، تهران: مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه تهران و دانشگاه مک‌گیل.
- زنجی سجزی، محمود بن عمر (۱۳۶۴) مهذب الاسماء (فی مرتب الحروف و الاشياء)؛ به تصحیح محمدحسین مصطفوی، تهران: علمی و فرهنگی.
- زنده‌شعار، حسن (بی‌تا) فرهنگ شعوری (لسان‌العجم)، به شماره ۵۵۴۲۴ کتابخانه مجلس شورای اسلامی.
- زوزنی، قاضی ابوعبدالله حسین بن احمد (۱۳۷۴) کتاب المصادره، به کوشش تقی بینش، تهران: نشر البرز.
- ژنده‌پیل، ابونصر احمد جام نامقی (۱۳۶۸) انس‌التائیین، به کوشش علی فاضل، تهران: توس.
- سروری، محمدقاسم بن حاجی محمد کاشانی (۱۳۳۸) فرهنگ مجمع‌الفرس، تهران: مؤسسه مطبوعاتی علی‌اکبر علمی.

- سنایی، ابوالمجد مجدود بن آدم (۱۳۸۲) *حديقة الحقیقه و شریعة الطریقه (فخری نامه)*، به کوشش مریم حسینی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- سوراآبادی، ابوبکر عتیق نیشابوری (۱۳۳۸) *ترجمه و قصه‌های قرآن*، به کوشش یحیی مهدوی و مهدی بیانی، تهران: دانشگاه تهران.
- شاعران بی دیوان (۱۳۷۰) *شرح احوال و اشعار شاعران بی دیوان در قرن‌های ۳، ۴، ۵ هجری قمری*، به کوشش محمود مدبری، تهران: پانوس.
- طبسی نیشابوری، محمد بن احمد بن ابی‌جعفر (۱۳۵۴) *بستان‌العارفین* (رساله‌ای در منتخب رونق‌المجالس و بستان‌العارفین و تحفة‌المربدین) به کوشش احمدعلی رجایی بخارایی، تهران: دانشگاه تهران.
- عبدالرزاق سمرقندی، کمال‌الدین (۱۳۸۳) *مطلع سعدین و مجمع بحرین*، به کوشش عبدالحسین نوایی، تهران: طهوری (جلد اول) و پژوهشگاه علوم‌انسانی و مطالعات فرهنگی (مابقی).
- عمادالدین شیرازی، محمود بن مسعود (۱۳۸۸) *رساله‌ افیونیہ*، به کوشش رسول چوپانی، امید صادق‌پور و وجیهه پناهی، تهران: المعی.
- غزالی، ابوحامد امام محمد (۱۳۶۱) *کیمیای سعادت*، به کوشش حسین خدیوچم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- فرهنگنامه قرآنی (۱۳۷۷) *فرهنگنامه قرآنی*، با نظارت محمدجعفر یاحقی، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی.
- فرهنگیار (سامانه تألیف فرهنگ جامع زبان فارسی، گروه فرهنگ‌نویسی فرهنگستان زبان و ادب فارسی) در دسترس به آدرس <http://www.fn.apll.ir>
- فنجگردی، ابوالحسن علی بن احمد (۱۳۸۹) «*تنمّه فرهنگ‌البلغه*»، به کوشش مسعود قاسمی، فرهنگ‌نویسی (ویژه‌نامه نامه فرهنگستان) ش ۳، ص ۱۱۱ تا ۱۷۸.
- قاسمی، مسعود (۱۳۸۸) «*ذیلی بر ذیل فرهنگ‌های فارسی*»، نشر دانش، ش ۱۲۰، ص ۵۹ تا ۴۸.
- قاسمی، مسعود (۱۳۹۶) «*ویژگی‌های لغوی و زبانی کهن‌ترین دستنویس فرهنگ‌البلغه المترجم*»، گزارش میراث، ضمیمه شماره ۸۱-۸۰.
- قرآن پارس (۱۳۵۵) *ترجمه قرآن موزه پارس*، به کوشش علی رواقی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- قوام فاروقی، ابراهیم (۱۳۸۵) *شرفنامه منبری* (فرهنگ ابراهیمی)، به کوشش حکیمه دبیران، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- کتابخانه دیجیتال نور (نورلایب): در دسترس به آدرس <https://noorlib.ir>
- کردی نیشابوری، ادیب یعقوب (۱۳۵۵) *کتاب‌البلغه*، به کوشش مجتبی مینوی و فیروز حریرچی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- کسایه مروزی (۱۳۸۳) *کسایه مروزی* (زندگی، اندیشه و شعر او)، به کوشش محمد امین ریاحی، تهران: علمی.
- کاتبی، علی (۱۳۸۹) «*خلیمی لطف‌الله بن یوسف*»، دانشنامه جهان اسلام، زیر نظر غلامعلی حداد عادل، تهران: بنیاد دایرة‌المعارف اسلامی، جلد ۱۴: ۶۳-۶۲.
- لسان‌التنزیل (۱۳۴۴) *لسان‌التنزیل*، به کوشش مهدی محقق، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- لویکی، فضل‌الله عمید (۱۹۸۵م) *دیوان عمید*، به کوشش نذیر احمد، لاهور: مجلس ترقی ادب.

- مرعشی، سید ظهیرالدین بن سید نصیرالدین (۱۳۳۳) تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، به کوشش عباس شایان، تهران: چاپخانه فردوسی.
- مستملی بخاری، اسماعیل بن محمد (۱۳۶۳) شرح التعرف لمذهب التصوف، به کوشش محمد روشن، تهران: اساطیر.
- مسعود سعد سلمان (۱۳۶۴) دیوان اشعار مسعود سعد، به کوشش مهدی نوریان، اصفهان: کمال.
- مصادر اللغة (۱۳۷۷) فرهنگ مصادر اللغة (بخش ثلاثی مزید فیه)، به کوشش عزیزالله جوینی، تهران: دانشگاه تهران.
- مقامات حریری (۱۳۶۵) مقامات حریری (ترجمه فارسی)، به کوشش علی رواقی، تهران: مؤسسه فرهنگی شهید محمد رواقی.
- مقرئ بیهقی، ابوجعفر احمد بن علی بن محمد (۱۳۷۵) تاج المصادر، به کوشش هادی عالمزاده، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- مناقب اوحدالدین (۱۳۴۷) مناقب اوحدالدین حامد بن ابی الفخر کرمانی، به کوشش بدیع الزمان فروزانفر، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- منزوی، علینقی (۱۳۲۷) فرهنگنامه‌های عربی به فارسی، تهران: دانشگاه تهران.
- منزوی، احمد (۱۳۵۰) فهرست نسخه‌های خطی فارسی، تهران: مؤسسه فرهنگی منطقه‌ئی.
- مولوی، جلال‌الدین محمد (۱۳۵۶) کلیات شمس، به کوشش بدیع الزمان فروزانفر، تهران: امیرکبیر.
- مولوی، جلال‌الدین محمد (۱۳۶۳) مثنوی معنوی، به کوشش رینولد. ا. نیکلسون، تهران: امیرکبیر.
- مؤید خوارزمی، محمد (۱۳۸۶) احیاء علوم‌الدین (ترجمه)، نوشته امام محمد غزالی، به کوشش حسین خدیو جم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- میبیدی، ابوالفضل رشیدالدین (۱۳۳۹) کشف الاسرار و عدة الأبرار، به کوشش علی اصغر حکمت، تهران: دانشگاه تهران.
- میدانی، ابوالفتح احمد بن محمد میدانی (۱۳۴۵) السامی فی الأسامی (نسخه عکسی)، به کوشش جعفر شهیدی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- میدانی، ابوالفتح احمد بن محمد میدانی (۱۳۵۴) فهرست الفبائی لغات و ترکیبات فارسی السامی فی الأسامی، به کوشش محمد دبیر سیاقی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- میدانی، ابوسعید سعید بن احمد میدانی (۱۳۸۲) الاسمی فی الأسماء، به تصحیح جعفر علی امیدی نجف‌آبادی، تهران: اسوه.
- ناصر خسرو، ابومعین ناصر بن خسرو قبادیانی (۱۳۵۳) دیوان ناصر خسرو، به کوشش مجتبی مینوی و مهدی محقق، تهران: دانشگاه تهران.
- ناظم الاطباء، علی اکبر نفیسی (۱۳۵۵) فرهنگ نفیسی، تهران: کتابفروشی خیام.
- نخجوانی، محمدین هندوشاه (۱۳۴۱) صحاح الفرس، به کوشش عبدالعلی طاعنی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- نصیرالدین طوسی، محمد بن محمد (۱۳۴۸) تنسوخ نامه ایلخانی، به کوشش محمدتقی مدرس رضوی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- نظامی، الیاس بن یوسف (۱۳۶۳) مخزن الاسرار، به کوشش بهروز ثروتیان، تهران: توس.
- نظامی، الیاس بن یوسف (۱۳۶۴) لیلی و مجنون، به کوشش بهروز ثروتیان، تهران: توس.
- نورالدین جزیری، محمد بن نعمت‌الله موسوی شوشتری (۱۳۳۳) ترجمه زهرالریح، به کوشش سید محمود موسوی زرنودی، تهران: کتابفروشی اسلامیه.

- هزار حکایت (۱۳۸۹) هزار حکایت صوفیان، به کوشش حامد خاتمی پور، تهران: سخن.
- هفت لشکر (۱۳۷۷) هفت لشکر (طومار جامع نقالان از کیومرث تا بهمن)، به کوشش مهدی مداینی و مهرا ن افشاری، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- Erkan, Mustafa (2016), «Halîmî, Lutfullah», *Türkiye Diyanet Vakfı İslâm Ansiklopedisi* (TDV), 15 vol, with two supplementary volumes published in.